

تأثیر ناپذیری قرآن از فرهنگ زمان نزول

● دکتر مجید طالب تاش

خداوند سبحان، خود از عربی بودن زبان قرآن سخن گفته است. این سنت الهی است که چون پیامبری را از میان قومی گزینش می‌کرد، وی را به زبان آن قوم گسیل می‌نمود تا با آنها گفت‌وگو کند و پیام الهی را به آنها ابلاغ نماید: «و ما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه لیبین لهم» (ابراهیم / ۴)، و از آنجا که رسول اکرم (ص)، در میان عرب زبان‌ها مبعوث شد، زبان قرآن نیز عربی است: «و هذا لسان عربی مبین»^۱ (نحل / ۱۰۳). تمام آیات این متن، در قالب زبان عربی فرود آمده و هیچ آیه‌ای نیست جز آنکه جامه‌ای از زبان عربی بر تن کرده و از این طریق خود را در معرض چشم و گوش انسان‌ها قرار داده است. آیا این متن، علاوه بر قالب زبان، از قالب فرهنگ عربی نیز برخوردار است؟ و جامه فرهنگ عربی، هم عرض با جامه زبان عربی بر قامت آیات پوشیده شده است؟

قرآن، نه تنها از اینکه تحت تأثیر فرهنگ عربی واقع شده باشد، سخنی به میان نیاورده و از جای گرفتن در تنگنای فرهنگ عربی آن روز خبر نداده است که پیوسته فرهنگ عرب‌ها را نقد نموده و در راستای فرهنگ سازی برای آنها تلاش کرده است.

برخی از نویسندگان و صاحب‌نظران معاصر، به میزبانی فرهنگ عربی برای این متن مقدس حکم کرده‌اند، همان گونه که این متن، میهمان خوان زبان عربی است. ایشان می‌نویسند:

«نه فقط زبان اسلام، که فرهنگ آن هم عربی است... اینکه قرآن نشان از حوران سیه چشم (نه زنان چشم آبی) در بهشت می‌دهد، و اینکه آنان را در خیمه‌ها ساکن می‌بیند (حور مقصورات فی الخیام؛ الرحمن / ۷۲)؛ اینکه به ناخران توصیه می‌کند تا به شتر و خلقت آن بنگرند (افلا ینظرون الی الابل کیف خلقت؛ غاشیه / ۱۷)؛ اینکه از میوه‌های گرمسیری شناخته شده اعراب سخن می‌گوید: موز، خرما و

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دکتر مجید طالب تاش دارای مدرک دکترای علوم قرآن و حدیث، عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی فسا، پژوهشگر و نویسنده مقالات پرشمار در مجلات علمی و قرآنی است. متن حاضر نوشته‌ای از ایشان پیرامون «تأثیر ناپذیری قرآن از فرهنگ زمان نزول» است.

متن قرآن، کلام خداست که به واسطه فرشته وحی بر پیامبر اسلام (ص) فرود آمد تا آدمیان از نور هدایت آن بهره گیرند و در پرتو روشنایی حیات‌بخش آن زندگی خویش را سامان دهند: «قل نزله روح القدس من ربک بالحق لیثبت الذین آمنوا» (نحل / ۱۰۲).

مخاطبان این متن، فراتر از محدوده زمان و مکان جغرافیایی عصر نزول است: «ان هو الا ذکری للعالمین» (انعام / ۹۰)، بر همین اساس رسالت پیامبر اسلام نیز جهانی است و به زادگاه او محدود نمی‌شود: «تبارک الذی نزل الفرقان علی عبده لیكون للعالمین نذیراً» (فرقان / ۱).

زبان پیامبر عربی است و به دلیل زندگی در میان اعراب با فرهنگ آن مردم نیز آشناست. قرآنی که بر پیامبر فرود آمد، چگونه ارتباطی با زبان وی دارد؟ و میزان ارتباط آن با فرهنگ هم وطنان پیامبر چه اندازه است؟



انار و انگور و زیتون و انجیر؛ اینکه از تقویم قمری استفاده می‌کند؛ اینکه از قبیل قریش و کوچ زمستانی ایشان سخن می‌گوید؛ اینکه به ابولهب و همسرش اشاره می‌کند که لیفه خرمای تافته برگردن دارند؛ و اینکه در بهشت از کوزه‌ها و بالش‌ها و فرش‌های زیبای نشان می‌دهد... همه نشان می‌دهد که چگونه رنگ و بوی ذوق و ظرافت و خلق و خشونت و رسم و عادت و محیط و معیشت عربی، هسته مرکزی اندیشه اسلامی را چون قشری ستبر فرا گرفته است»^۶.

براساس داوری ایشان، خانه فرهنگ عربی میزبان تمام عیار متن قرآن است. سوار کردن آیات بر مرکب فرهنگ عربی به همان میزان است که بر زبان عربی سوار است، و همنشینی متن با فرهنگ عربی، هم عرض با هم نشینی آن با زبان عربی به شمار آمده است.

بنابراین برای فهم این متن، راهی جز آشنایی با فرهنگ عربی و عبور از آن وجود ندارد همچنان که گذر از زبان عربی، برای فهم معنای آن ضروری است. در این نوشتار برآنیم این دیدگاه این نویسنده و کسانی را که با ایشان هم عقیده‌اند بررسی کنیم تا روشن شود تا چه اندازه از واقع‌نمایی برخوردار است.

چنانکه سخن رفت، زبان قرآن عربی است و برای رسیدن به معنای متن آیات، عبور از قالب زبان عربی اجتناب‌ناپذیر است. آیا این امر، آنگونه که این عده باور دارند در مورد فرهنگ عربی نیز صادق است؟ یعنی برای فهم معنا، می‌بایست در وادی فرهنگ عربی سفر کرد و از تپه‌ها و دامنه‌های آن وادی آگاهی حاصل کرد تا به نشیمن گاه معنا تکیه زد؟

به اعتقاد ما سیاق آیات و لحن آنها به گونه‌ای است که به روشنی می‌توان به این پرسش‌ها، پاسخ منفی داد. یعنی ضرورت ندارد خواننده با فرهنگ عربی آشنا شود تا به فهم تک‌تک آیات دست پیدا کند بلکه کافی است که خواننده در جاده زبان عربی حرکت کند و اندیشه خرد خویش را به کار گیرد تا از روشنایی این نجوم برخوردار گردد. به این برداشت دکتر بوکای مسیحی بنگرید که چگونه با کنار زدن پرده لفظ، معنای ظریف از تعبیر «یکور اللیل علی النهار و یکور النهار علی اللیل»^۷ (زمر/ ۵) ارائه می‌دهد: «این آیه از فراگرد نفوذ و رسوخ، و خصوصاً در هم پیچیدن و طومار نمودن و لوله

خداوند سبحان، خود از عربی بودن زبان قرآن سخن گفته است. این سنت الهی است که چون پیامبری را از میان قومی گزینش می‌کرد، وی را به زبان آن قوم گسیل می‌نمود تا با آنها گفت‌وگو کند و پیام الهی را به آنها ابلاغ نماید.

نمودن و پیچیدن شب در روز، و روز در شب سخن می‌گوید. ترجمه «کور» در عربی، به معنای درهم پیچیدن و طومار کردن حلزونی‌وار یک عمامه بر روی سر است»^۸.

وی سپس گزارش می‌دهد که امروزه به وسیله سفینه‌های فضایی که در فاصله‌ای بسیار زیاد از زمین عکس‌برداری کرده‌اند، خورشید، نیمکره‌ای از زمین مقابل خود را دائماً روشن می‌کند در حالی که نیمکره دیگر در تاریکی است و چون زمین حول محور خود در حرکت است و روشنایی خورشید ساکن و ثابت است پیوسته، دو نیمکره روشن و تاریک زمین، به دنبال یکدیگر در حرکتند. تعبیر قرآن بیانگر این واقعیت است که نویسنده متن قرآن از حرکت وضعی زمین و روند پیچیدگی دائم روشنایی و تاریکی در یکدیگر و مدور بودن زمین آگاهی کامل دارد.^۹

میزان ارتباط قرآن با فرهنگ عربی:

چنانچه برای کشف این ارتباط به بررسی آیات قرآن بپردازیم، بدیهی است آن دسته از آیاتی را که بدون توجه به فرهنگ عربی، مقصود و منظور خویش را بیان کنند به گونه‌ای که خواننده بتواند با پشت سر نهادن لفظ، خود را به معنا برساند، می‌توان آن متن را بی‌ارتباط با فرهنگ عربی دانست. یعنی اگر فهم متن، بدون آگاهی از فرهنگ عربی حاصل آید، روشن می‌شود که خود متن هم بی‌ارتباط با فرهنگ عربی است، اما آیاتی که بدون آگاهی از فرهنگ عربی، معنایش رخ ننماید، تحت تأثیر فرهنگ عربی قرار گرفته است.

با مطالعه این متن از ابتدا تا انتها، به راحتی می‌توان آیات را به دو دسته اکثری و اقلی تفکیک نمود. اکثریت قریب به اتفاق آیات، معنای خود را در آغوش حقیقت جویی





قرار می‌دهد که هرچند با فرهنگ جزیره‌العرب آشنا نیست اما چشم بصیرت خویش را گشوده و با کنار زدن لایه گوش‌نواز زبان^{۱۱} در پی کشف یاقوت‌های نهفته در اندرون آن اقیانوس بی‌کران است:

- خواننده از همان آغاز که با نیکو سخن «بسم الله الرحمن الرحيم» رو در رو می‌شود، با عبور از قالب لفظی که خداوند به زیبایی هرچه تمام‌تر در کنار یکدیگر چینش کرده است، در برابر رحمت گسترده و فراگیر او سر به سجده عبودیت و بندگی فرو می‌نهد و در می‌یابد که اگر بناست کاری در جهان به فرجامی نیک برسد، می‌بایست با نام آن یکتا پروردگار مهرپرور آغاز شود.

- و یا آنجا که می‌فرماید: «الله لا اله الا هو الحی القيوم»^{۱۲} (آل عمران / ۲)، با عبور از الفاظ، پیام آرام بخش توحید در جان دل طنین می‌افکند و بدون عنایت به فرهنگ عربی، حضور خداوند زنده و زندگی‌بخش در سرتاسر عالم احساس می‌شود.

- چنانچه آیه «ان هو الا وحی یوحی»^{۱۳} (نجم / ۴) به سمع برسد، با کنار زدن پرده جان فزای الفاظ، چهره الهی قرآن خودنمایی می‌کند و بی‌تأثیر شخصیت پیامبر و فرهنگ جامعه وی در آیات روح‌بخش آن آشکار می‌شود.

- و آنگاه که می‌فرماید: «ان فی خلق السموات والارض و اختلاف الليل والنهار لآیات لأولی الالباب»^{۱۴} (آل عمران / ۱۹)، سیر و سیاحت در قالب زبان کافی است تا صاحبان بصیرت را در مقام حیرت و شگفتی بنشانند و با مشاهده نظم و هماهنگی ارتباط میان پدیده‌های گیتی، تدبیر یکتا پروردگار مهربان را در چرخش افلاک دریابند.

کثیری از آیات روح‌بخش قرآن کریم از همین وضعیت برخوردار است و این نشان می‌دهد که هرگز نباید حضور فرهنگ عربی در قرآن را با به پای زبان عربی جست‌وجو نمود و آیات آسمانی را بر سر خوان فرهنگ جزیره‌العرب میهمان نمود.

اما قلیلی از آیات وجود دارد که می‌توان آثاری از حضور فرهنگ عربی در آنها مشاهده نمود. این بخش از آیات نیز به دو دسته قابل تقسیم‌اند. دسته اول که بیشتر آنها را در بر می‌گیرد، به گونه‌ای چینش شده‌اند که مخاطب همچنان بدون گذر از فرهنگ عربی، می‌تواند معنای متن را در پشت پرده لفظ حاضر بیابد. مثلاً آنجا که می‌فرماید: «افلا ينظرون الى الابل كيف خلقت»^{۱۵} (غاشیه / ۱۷)، هرکس با فرهنگ

عربی آشنا باشد می‌داند که مردم جزیره‌العرب برای حمل و نقل در بیابان‌ها از شتر استفاده می‌کردند اما آیا این آشنایی برای فهم معنای آیه ضروری است؟ پاسخ این سؤال، منفی است زیرا چنانچه شخص ناآگاه از این فرهنگ، با این متن مواجه شود، در می‌یابد که خداوند سبحان، انسان‌ها را به نگرش در کیفیت آفرینش حیوانی فرا خوانده که نمونه‌ای از موجودات هستی است، و نگرش دقیق در زندگی این حیوان به عصر پیامبر و محدوده جغرافیایی وطن او منحصر

ضرورت ندارد خواننده با فرهنگ عربی

آشنا شود تا به فهم تک تک آیات دست

پیدا کند بلکه کافی است که خواننده در

جاده زبان عربی حرکت کند و اندیشه خرد

خویش را به کار گیرد تا از روشنایی این

نجوم برخوردار گردد.

نمی‌شود بلکه در هر عصری می‌توان در شیوه زیستی و کیفیت خلقت شتر تحقیق و پژوهش نمود و از هدفدار بودن این آفرینش پرده برداشت. همین داستان درباره موزه‌های ردیف شده، خرما و انگور، انار و انجیر، تقویم قمری حوران سرچشمه و نیز صادق است.

اما قلیلی از این دسته آیات در قرآن وجود دارد که برای فهم دقیق آن، عبور از فرهنگ عربی لازم می‌نماید. این آیات نسبت به سایر آیات و بسیار اندک هستند، ولی همین تعبیرها نیز به گونه‌ای است که روح متن و پیام آن هیچ‌گونه وابستگی به فرهنگ عربی ندارد: مثلاً، وقتی می‌فرماید: «لا یلایف قریش. ایلافهم رحلة الشتاء والصیف. فلیعبدوا رب هذا البیت. الذی اطعمهم من جوع و امنهم من خوف»^{۱۶} (سوره قریش). هرچند آشنایی با فرهنگ قریش و کوچ‌های زمستانه آنها، به فهم آیه کمک می‌کند اما بیان آیه آنچنان است که در همین جا هم روح آیه و پیام اصلی آن در قالب زمان نهفته است و می‌توان بدون آشنایی با این فرهنگ کوچ‌نشینی، به آن پیام دست یافت. برای نمونه یک نفر فارسی زبان، با اندیشیدن به پوشش «لفظ» درمی‌یابد که حاصل معنای آیات چنین است: «قریش می‌بایست پروردگار

این بیت را پرستش نماید، زیرا آنها را با دو کوچ زمستانی و تابستانی مانوس کرده است تا هم گردونه تجارت و زندگی شان بگردد و هم در وطن ایمن باشند»^۶.

به اعتقاد ما، در همین آیه آن مقدار از فرهنگ عربی که به فهم آیه کمک می‌کند را خود متن در دسترس خواننده نهاده است یعنی از آن می‌توان دریافت که عرب‌های آن عصر، دو کوچ زمستانه و تابستانه داشته‌اند.

و یا آنجا که می‌فرماید: «واذا المؤودة سئلت، بأی ذنب

اصولاً وابسته کردن متن غیربشری قرآن به فرهنگ عربی، به منفعل بودن خداوندی می‌انجامد که ذات مقدسش از هرگونه انفعالی مبرا است، بویژه که این متن، پیامی جهانی دارد و مخاطبش، ناس یعنی مردم تمام عصرها و نسل هاست.

قتلت» (تکویر / ۸-۹).

هرچند برای کسی که از فرهنگ زنده به گور کردن دختران در دوران جاهلیت عرب باخبر باشد، این آشنایی در فهم او از آیه مؤثر است اما در همین جا هم می‌توان با نگرش در قالب لفظ و حتی بدون اطلاع از فرهنگ آن گونه عرب‌های جاهلی، به پیام آیه که بازپرسی از رفتارهای زشت انسان‌ها در قیامت است، رسید.

این واژه در زبان عربی به دختری اطلاق می‌شود که زنده به گور شده است. بنابراین، هرچند خواننده از این فرهنگ عرب‌ها آگاهی نداشته باشد، برای درک پیام آیات نیازی به آشنایی با فرهنگ عربی ندارد زیرا در متن، این وابستگی وجود ندارد.

اصولاً وابسته کردن متن غیربشری قرآن به فرهنگ عربی، به منفعل بودن خداوندی می‌انجامد که ذات مقدسش از هرگونه انفعالی مبرا است، بویژه که این متن، پیامی جهانی دارد و مخاطبش، ناس یعنی مردم تمام عصرها و نسل هاست.

نگرش تأثیرپذیری قرآن از فرهنگ زمانه، و پا به پای هم نشانیدن زبان پیامبران و فرهنگ آنها در متون دینی،

سبب شده که به تفاوت ذاتی میان ادیان حکم کنند و اثبات وجود یک ذات و روح مشترک در ادیان را نفی نمایند. افرادی که معتقد به تأثیرپذیری قرآن از فرهنگ زمانه می‌باشند، چنین عقیده دارند که:

«وجود تاریخی ادیان، مسلم است، لکن وجود یک ذات و روح مشترک در میان همه آنها، امری مسلم نیست و بلکه اثباتش نزدیک به محال است. ادیان، افراد یک کلی به نام «دین» نیستند و بیش از آنکه اشتراک در ماهیت داشته باشند با یکدیگر (به قول ویتگنشتاین) شباهت خانوادگی دارند. دادن تعریفی واحد برای دین، دین شناسان را با چنان معضل فربه‌ی روبه‌رو کرده که همه سپر انداخته‌اند و فراتر از توصیفات عام و فراخ ادیان نرفته‌اند»^۸.

اما بررسی تاریخ پیامبران، مشاهده متون دینی کهن، آیات و روایات همگی از اشتراک ذاتی ادیان الهی سخن گفته‌اند، چرا که تمام پیامبران، پیام روح بخش توحید و یکتاپرستی را در سرزمین وجود انسان‌ها طنین افکن ساخته‌اند و آنها را از شرک و کفر باز داشته‌اند. امیرالمؤمنین (ع) در سفارش به فرزندش چنین می‌فرماید: «یا بنی... لوکان لربک شریک لاتتک رسله»^۹.

ناموجه بودن این داوری درباره ادیان به حدی روشن است که نویسنده، در همان کتاب، گفتاری دارد که به نیکویی، آن را مردود می‌شمارد. ایشان در اثبات خاتمیت نبوت و نه خاتمیت دین چنین می‌نویسند:

«ختمیت به دین بر می‌گردد یا به پیامبر؟ ختمیت صفت پیامبری است نه صفت دین. پیامبر ما آخرین پیامبر بود ولی دین از همان اول، آخرین دین بود. قرآن به ما می‌آموزد که دین آخرین همان دین اولین است: «شروع لکم من الدین ما وصی به نوحاً والذی اوحینا الیک و ما وصینا به ابراهیم و موسی و عیسی» (شوری / ۱۳).

یا: «ما کان ابراهیم یهودیاً و لا نصرانیاً ولکن کان حنیفاً مسلماً» (آل عمران / ۶۷) متفکران امروزین بر این نکته تأکید می‌کنند که تعلیمات اصلی و ذاتی دین همه موافق با فطرت بشری بل منبعث از آن است و فطرت بشری را ثابت می‌دانند و لذا معتقدند دین همیشه یکی خواهد بود و تعلیماتش متبدل و متغیر به تغییر ادوار زمانه نخواهد شد. دین فطری یکی است، چون فطرت یکی است و همین است معنای آن آیه که: «لا نفرق بین احد من رسله» (بقره / ۲۸۵) ما میان پیامبران و رسولان الهی فرقی نمی‌گذاریم.





منظور این نیست که به همه آنها - مثلاً - به یک اندازه احترام می‌گذاریم، بلکه به این معناست که همه برای تعلیم پیام‌های یکسان آمده‌اند. البته تفاوت در عرضیات و کمال و نقصان شرایع و شخصیت انبیاء را انکار نمی‌کنیم.^۲

ممکن است ایشان در سخن نخستین «دین تاریخی» منظور کرده باشند و در سخن بعدی دین عبدالله را در نظر گرفته باشند. در این صورت نیز سخن نخستین ایشان ناموجه است زیرا اصول دین تاریخی همان اصول دین عبدالله است و چنانچه در نزد خداوند دین واحد باشد قطعاً این تاریخی هم براساس قبول واحد خواهد بود و همگی یک اصل را دنبال می‌کنند. در این صورت نیز ادیان، اشتراک در ذات خواهند داشت و اختلاف آنها در فروع و احکام خواهد بود. آن هم به نحو تکمیلی فروع و احکام دین بعدی نسبت به دین قبلی کامل‌تر است.

نتیجه؛ قالب زبان عربی، پوششی بر معارف قرآن کریم است که برای رسیدن به معنای آن، کنارزدن این پوشش لازم و ضروری است. چون انسان‌ها برای انتقال معانی از قالب زبان استفاده می‌کنند، بنابراین چنین مسئله‌ای درباره هرگونه متنی صادق است و خداوند متعال نیز از عربی بودن زبان قرآن، سخن گفته است.

در عین حال، چینش حروف و کلمات، و ترکیب‌بندی آیات قرآن به گونه‌ای است که آن را از هر متن عربی دیگری ممتاز ساخته و جملاتی بی‌نظیر ارائه کرده که در فصاحت و بلاغت و معنارسایی و حقیقت‌نمایی منحصر به فرد است.

اما برای متن، پوششی از فرهنگ عربی قرار ننهاده‌اند، و عبارات در تنگنای فرهنگ عربی عصر پیامبر اسلام (ص) خود را عرضه نکرده‌اند، زیرا این متن برای تمام انسان‌ها و در تمام عصرها فرو فرستاده شده است بنابراین، نباید به گونه‌ای فرود آید که فهم آن وابسته به آشنایی با فرهنگ مردمان یک عصر باشد، و چه بسا که آداب و رسوم و فرهنگ مردم آن عصر، به دست فراموشی سپرده شود. در این صورت فهم متن نیز با خلل و مشکل جدی مواجه خواهد شد. قرآن، زبانش عربی مبین است یعنی زبانی که از روشنایی کافی برای پیام‌رسانی و نورافشایی بر جان انسان‌ها، برخوردار است. به اعتقاد ما نه تنها متن قرآن، به فرهنگ جزیره‌العرب وابسته نیست که خود به فرهنگ‌سازی بی‌سابقه‌ای اقدام نموده است. این فرهنگ‌سازی قرآن، سبب شده تا هم فرهنگ عرب‌ها و هم فرهنگ دیگر جوامعی که از روشنایی وجود آن بهره برده‌اند، به شدت تحت تأثیر قرار گیرند و در سایه این تأثیرپذیری

به بستری جدید نایل آیند. خواننده، با مطالعه قرآن در اندکی از آیات، حضور فرهنگ عربی را مشاهده می‌کند که در همان موارد نادر هم می‌تواند بدون آگاهی و تسلط بر فرهنگ عربی، با گذر از قالب لفظ و با ارتباط دادن آیات قرآن به یکدیگر، از معنای متن، پرده برداری کنند و به فهم آن دست یابد.

پی‌نوشت‌ها:

- ۱ - «بگو آن را روح‌القدس از جانب پروردگارت به حق فرو آورده است تا کسانی را که ایمان آورده‌اند استوار گرداند».
- ۲ - «این (قرآن) جز تذکری برای جهانیان نیست».
- ۳ - «خجسته است کسی که بر بنده خود فرقان را نازل فرمود تا برای جهانیان هشداردهنده‌ای باشد».
- ۴ - «و ما هیچ پیامبری را جز به زبان قومش نفرستادیم، تا (حقایق را) برای آنان بیان کند».
- ۵ - «و این (قرآن) به زبان عربی روشن است».
- ۶ - سروش، عبدالکریم، بسط تجربه نبوی، ص ۵۵.
- ۷ - «شب را به روز در می‌پیچد و روز را به شب در می‌پیچد».
- ۸ - بوکای، عهدین، قرآن و علم، ترجمه حسن حبیبی، ص ۲۲۲.
- ۹ - همانجا.
- ۱۰ - خداوند سبحان، به گونه‌ای معانی و معارف بلند قرآن را در قالب حروف و کلمات نهاده و عبارت‌ها و تعبیرها را چینش نموده و آیه و سوره ارائه کرده است که از قرآن، متنی بی‌نظیر و بی‌سابقه ساخته به گونه‌ای که هرگز بشر نتواند همانند آن متن را بیاورد. لحن منحصر به فرد بودن آیات و معانی بلند آن، از چنان زیبایی برخوردار است که خواننده می‌تواند غیر بشری بودن آن را احساس نماید.
- ۱۱ - «خداست که هیچ معبودی جز او نیست و زنده و پاینده است».
- ۱۲ - «این سخن، بجز وحی که [بر پیامبر] فرستاده می‌شود نیست».
- ۱۳ - «مسلماً در آفرینش آسمان‌ها و زمین، و در پی یکدیگر آمدن شب و روز، برای خردمندان نشانه‌هایی است».
- ۱۴ - «آیا به شتر نمی‌نگرند که چگونه آفریده شده است».
- ۱۵ - «برای الفت دادن قریش، الفتشان در کوچ زمستان و تابستان پس باید خداوند این خانه را بپرستند. همان که در گرسنگی غذایشان داد و از بیم دشمن آسوده خاطرشان کرد».
- ۱۶ - طباطبایی، سیدمحمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ۲۰/۸۴۱.
- ۱۷ - «آنگاه که از دختر زنده به گور سؤال شود: به کدامین گناه کشته شده است؟»
- ۱۸ - بسط تجربه نبوی، ص ۳۵.
- ۱۹ - «بسرما! اگر پروردگارت شریکی داشت، رسولان به سوی تو می‌آمدند»، نهج البلاغه، نامه ۲۱.
- ۲۰ - بسط تجربه نبوی، ص ۱۱۸.